

نقش نهاد رهبری در فرایند گذار به دموکراسی در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر فصل پنجم)

احمد جهانی نسب^{۱*}، کمال پولادی^{۲**}

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی چالوس، مازندران، ایران

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی چالوس، مازندران، ایران

تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱۱

چکیده

هر کشوری پس از پشت سر گذاشتن یک انقلاب برای گذار به وضعیت پایدار و نهادینه کردن اهداف برآمده از قانون اساسی با چالش‌های سخت و سهمگینی روبه‌روست. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور بوده و حدود صلاحیت‌های آن‌ها را مشخص کرده است. در قانون اساسی ایران سازوکارهایی وجود دارد که وحدت و همگرایی بین نهادها را تضمین کرده و زمینه ایجاد مشارکت سیاسی را نیز در میان مردم فراهم می‌سازد. نوشتار حاضر در پی آن است تا ضمن تبیین مفهوم حاکمیت سیاسی در فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به نقش نهاد رهبری در توازن و نظارت بین قوا و همچنین تحکیم وحدت و هویت ملی در راستای گام برداشتن در مسیر مردم‌سالاری دینی بپردازد. این نوشتار از طریق گردآوری داده‌های کیفی به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی و همچنین بهره‌گیری از داده‌های تجربی و تحلیل آن‌ها با رویکرد اثباتی - تفسیری به این نتیجه رسیده است که فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با توجه به نقش و جایگاهی که برای نهاد رهبری در تطبیق، انسجام و نظارت بر قوای حکومتی و همچنین تأمین وحدت و همبستگی ملی و بسط مشارکت سیاسی قائل است، فرایند دستیابی به اهداف انقلاب و متعاقب آن گذار به مردم‌سالاری دینی را تسهیل می‌کند.

واژگان کلیدی: قانون اساسی، حاکمیت الهی، ولایت فقیه، مردم‌سالاری دینی، وحدت و همگرایی، قانون اساسی ج. ا. ا.

* Email: mehrdad.jahaninasab@gmail.com

نویسنده مسئول

** Email: Kamal.puladi@gmail.com

۱. مقدمه

قانون اساسی در ایران از زمان انقلاب مشروطه تاکنون با دگرگونی‌هایی همراه بوده و تغییرات بسیاری در مقاطع تاریخی مختلف در آن صورت گرفته است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، قانون اساسی جدید می‌بایست براساس نیازهای جدید جامعه تدوین می‌شد و نهادها و ارگان‌های خاصی برای دستیابی به این مهم ترسیم می‌شد. بر همین اساس، از مهم‌ترین این نهادها، که به تفاوت قانون اساسی ایران با قوانین اساسی دیگر کشورها منجر می‌شود، نهاد رهبری است که براساس نظریه ولایت فقیه، جایگاه ویژه‌ای در قانون اساسی جدید برای آن تعریف شده است. بنابراین، پرسش اصلی تحقیق آن است که با عنایت به ماهیت اسلامی نظام و سرچشمه گرفتن قوانین از آموزه‌های شریعت در قانون اساسی کشور، نقش و جایگاه رهبری در ساختار قانون اساسی را در فرایند گذار به دموکراسی و نوسازی کشور پس از انقلاب، چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ با وجود این، فرضیه اصلی تحقیق را می‌توان این‌گونه برشمرد که با توجه به فصل پنجم و همچنین اصل ۵۷ قانون اساسی، مقام ولایت فقیه و نهاد رهبری به‌عنوان عنصر نظارتی و کنترل‌کننده قوای حکومتی و انسجام، هویت و وحدت ملی در جهت جلوگیری از اختلافات سیاسی و شکاف بین نیروها در فرایند گذار و نوسازی نقش محوری و اساسی را ایفا می‌کند؛ البته با این ذهنیت که تقریباً پس از هر حرکت انقلابی، جامعه با مشکلات و دشواری‌هایی در فرایند گذار روبه‌رو می‌شود. پس می‌توان نقش رهبری را به‌مثابه سازوکاری وحدت‌بخش در جریانات پس از انقلاب، ثمربخش ارزیابی کرد. در کنار عواملی چون نارضایتی از وضع موجود، ایدئولوژی جدید و روحیه انقلابی، نقش رهبری و نهادهای بسیج‌گر در پیروزی انقلاب و بعد از آن مهم و اساسی است. در واقع به ثمر رسیدن انقلاب، نیازمند رهبری مقتدر برای هدایت جنبش انقلابی است. از این حیث، تفاوت اساسی بین انقلاب اسلامی ایران با انقلابات معروف جهان، رهبری واحد و متمرکز در سه مرحله پیدایی، پویایی و پایایی انقلاب است (عیوضی و هراتی، ۱۳۹۰، ۲۷-۲۸). رهبری انقلاب اسلامی ایران با روحیه عدالت‌خواهی و بدون داشتن سازمان سیاسی و نیروهای نظامی و پارتیزانی، با توکل بر خداوند و همچنین حمایت‌های مردمی، ایدئولوگ انقلاب بود و به طرح استراتژی و ارائه ارزش‌های جدید اخلاقی و دینی با هدف مبارزه با ظلم و استبداد پرداخت. هدف اصلی امام خمینی مبارزه و سرنگونی نظام سلطنت و استقرار حکومت دینی مردم‌سالار بود. بی‌تردید نقش رهبری انقلاب در به‌حرکت درآوردن جنبش انقلابی در مخالفت با نظام سیاسی و ارکان حکومت پهلوی و بستر ایدئولوژیک انقلاب اسلامی، تأثیر بسزایی در چگونگی شکل‌گیری و محتوای قانون اساسی و جایگاه این نهاد در وحدت و همبستگی ملی داشته است که نمونه

بارز آن را می‌توان در فصل پنجم یافت (نصر اصفهانی، ۱۳۸۰، ۱-۱۳). هدف از نگارش مقاله حاضر، بررسی نقش و جایگاه رهبری در جلوگیری از تفرقه و درگیری بین گروه‌های انقلابی و وحدت قوای تعبیه‌شده در قانون اساسی است. در این زمینه، براساس چارچوب روش‌شناسی ساموئل هانتینگتون در کتاب *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل و بررسی جایگاه و کارکرد مقام رهبری در نظام جمهوری اسلامی ایران بیانگر آن است که کارویژه نهاد رهبری در تعادل و توازن قوای حاکم در قانون اساسی براساس فصل پنجم و همین‌طور اصل ۵۷ آن و جلوگیری از تفرقه و تشتت آرا بین گروه‌ها و جناح‌های مختلف، در جهت نوسازی سیاسی و گذار به سمت دموکراسی انکارناپذیر است. ضمن اینکه شایان ذکر است که پژوهش حاضر با مفروض انگاشتن یکسانی یا حداقل، عدم مخالفت مردم‌سالاری دینی با دموکراسی نگارش یافته است.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

فرآیند گذار به دموکراسی و مشخصه‌های آن همواره در هر کشوری از جمله کشورهای موسوم به جهان سوم از مباحث حائز اهمیت در تمامی ادوار تاریخی بوده است. قانون اساسی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹م، نیز سازوکارهایی را برای نهادهای سیاسی و نیروهای اجتماعی تعبیه کرده است که می‌تواند در روند دستیابی به دموکراسی ثمربخش باشد. یکی از این سازوکارها، نقش نظارتی و مدیریتی ولایت فقیه در انسجام سه قوه و وحدت همگانی و همگرایی ملی در کشور است. براساس اصل ولایت امر و امامت امت، در قانون اساسی رهبری فقیه جامع‌الشرایطی که از طرف مردم به‌عنوان رهبر شناخته می‌شود، ارائه‌دهنده طرح نوینی در تاریخ معاصر ایران است که توأمان هم از حاکمیت الهی نشأت گرفته و هم از حق حاکمیت و انتخاب ملت غافل نمانده است. به این ترتیب، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که نقش و جایگاه رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در فرآیند گذار به دموکراسی چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

۱-۲. روش تفصیلی تحقیق

پژوهش حاضر از طریق روش گردآوری داده‌های کیفی به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی و همچنین روش تجزیه و تحلیل داده‌ها به صورت اثباتی - تفسیری انجام گرفته است؛ چراکه با مبنا قرار دادن ساختار کلی قانون اساسی به معنای اعم و فصل پنجم آن به معنای اخص، از یک سو نظام سیاسی ایران دارای حاکمیت دوگانه (الهی و مردمی) و اصول و شالوده اصلی آن منبعث از آموزه‌های دینی و شرع مقدس اسلام است و از سوی دیگر، برای بررسی و تحلیل موضوع پژوهش معیار عامی برای سنجش تفاسیر وجود ندارد و شناخت دارای سطوح لایه به لایه

است که باید به آن دست یافت. از این رو معیار اصلی مقاله، متن قانون اساسی و فصل پنجم آن و معیار فرضی پژوهش، نقش و جایگاه رهبری در بسط و گسترش دموکراسی در کشور است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

براساس بررسی‌های به عمل آمده در قالب کتاب‌ها و مقالات، اثری که به طور مبسوط و مستقل به نقش رهبری در فرایند گذار به دموکراسی با توجه به سازوکارهای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پردازد، یافت نشد. این در حالی است که سوابقی مشابه و در محوریت موضوع پژوهش و همین‌طور قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد که به اجمال به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

مقاله «جایگاه و نقش قانون اساسی در مردم‌سالاری دینی با نگاهی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۸۵)، نوشته منوچهر توسلی نائینی به اهتمام پژوهشنامه انقلاب اسلامی، که در آن نگارنده قانون اساسی یک نظام مردم‌سالار دینی را براساس همخوانی دین و دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم ارزیابی می‌کند و حاکمیت مردم و مؤلفه انتخابات را اصلی کلیدی برمی‌شمارد. در این میان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظام مردم‌سالار دینی به ایجاد هماهنگی بین حاکمیت دینی و مردم‌سالاری دینی توجه کرده است. از این رو نقش رهبری به منزله بالاترین مقام کشور نیز فزاینده است. مقاله «ترسیم نظری نقش مقام رهبری در موازنه قوا در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۷)، نوشته محمدرضا رزاقی، از جمله پژوهش‌هایی است که به یک وجه از وظایف و مسئولیت‌های رهبری در قانون اساسی پرداخته است. ریشه تئوریک نظارت بر قوا برخاسته از رویکردها به جایگاه ولایت فقیه در فقه سیاسی است و سیاق اصل ۵۷ قانون اساسی هم مبین اعمال نظارت رهبری بر قوای سه‌گانه است و این اصل نیز منبعث از اصل ۵ قانون اساسی بوده و ولایت فقیه را از اصول بنیادین نظام مقرر کرده است. در این مقاله آمده است که نهاد رهبری با توجه به دو سازوکار درون‌ساختاری و برون‌ساختاری، نقش مؤثری در حفظ توازن و اعمال قدرت بر قوای سه‌گانه مملکتی ایفا می‌کند.

«حقوق ملت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: شرحی بر فصل سوم» (۱۳۸۸)، عنوان مقاله دیگری است که توسط محمود سراجی به کوشش فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است. به نظر نگارنده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به دور از افراط و تفریط، نه همانند حکومت‌های غربی پیش از رنسانس، حقوق مردم را نادیده می‌گیرد و نه همانند پس از رنسانس در اروپا حواله را از متن اجتماع حذف می‌کند؛ بلکه از مقدمه آن می‌توان نتیجه گرفت که دو اصل بنیادین جهان‌بینی کشور در آن به صراحت بیان شده است که

عبارت‌اند از: ۱. حاکمیت خداوند و مشروعیت نظام و ۲. حاکمیت مردم و مقبولیت نظام. در فصل سوم به‌طور آشکار و صریح بر نقش و جایگاه مردم در تأسیس و استقرار نظام اسلامی تأکید شده است. در این مقاله به ارکان اساسی و بنیادین قانون اساسی (اسلام، مردم و رهبری) اشاره شده است که تدوین‌کنندگان باز هم بر نقش مردم در این زمینه صحه گذاشتند. در مقاله «کرامت انسانی و ابتدای حقوق بشری و شهروندی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن» (۱۳۹۵)، نوشته آقایان حبیب‌زاده و فرح‌پور با پیش‌فرض اینکه حق‌های بشری در فضای جامعه مطلق و بی‌قید نیستند، در پی نشان دادن کرامت اکتسابی و ارزشی به‌عنوان مبنای حقوق شهروندی، حکومت دینی ایران را از این قاعده مستثنی ندانسته و معتقدند مرز بین کرامت ذاتی و اکتسابی شهروندان به‌خوبی در قانون اساسی مشخص شده است. علاوه بر این قانون اساسی ایران اسلامی، بر ارزش‌های مشترک شهروندان با توجه به معیارهای سعادت جمعی تأکید دارد. همچنین در مقاله مذکور به مهم‌ترین اصل تکلیف دولت در قبال اقلیت‌های مذهبی و نحوه تعامل شهروندان با آن‌ها (اصل ۱۴) اشاره شده است.

پژوهش‌های دیگری نیز در راستای موضوع مقاله حاضر، انجام گرفته است؛ از جمله مقالات «مبانی کلامی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۱) نوشته محمد مهدی باباپور گل‌افشانی و «تجلی حاکمیت الهی در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۶) از مرتضی الیاسی که از شرح تفصیلی آن‌ها صرف‌نظر می‌شود. بررسی سوابق پژوهش در خصوص قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که به‌دلیل فراگیر بودن و گستردگی موضوع، از زوایای مختلف حقوقی، سیاسی، جامعه‌شناختی، تاریخی و... به آن نگریسته شده است. اما نکته‌ای که در این مقاله بر ضرورت آن تأکید شده، بررسی و تحلیل نقش رهبری در بستر تاریخی در وحدت بین نهادها، جناح‌ها و همبستگی بین مردم پس از پیروزی انقلاب و تأثیر آن در فرآیند گذار به دموکراسی است.

۲. چارچوب نظری

فرآیند گذار به دموکراسی در یک کشور از دو نظر قابل بحث و بررسی است: یکی از بعد حکومتی و دیگری از بعد اجتماعی. از لحاظ سیاسی و حکومتی به معنای استقرار حکومت انتخابی از طریق رقابت آزاد و عادلانه میان اقشار مختلف مردم و از بعد اجتماعی به معنای رشد و گسترش حقوق و آزادی‌های مردم و پیدایش انجمن‌ها و نهادهای مدنی فعال و مؤثر است (بشیریه، ۱۳۹۴ [ب]، ۱۴). از جمله مفروضات نظریه‌های نوسازی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای جهان سوم می‌توانند با تقلید از الگوهای غربی به درجه‌ای از نوسازی دست یابند. به‌طور مثال سیمور مارتین لیپست با بررسی رابطه مشارکت سیاسی، رشد

اقتصادی و نوسازی سیاسی، پیشرفت در جهت دموکراسی را مستلزم درجاتی از رشد و رفاه اقتصادی می‌دانست (Lipset, 1959, 69-105). همین‌طور لوسین پای افزایش ظرفیت نظام برای پاسخگویی به نیازها و خواست‌های مردم، تنوع ساختاری و تخصصی شدن نقش‌ها و همچنین مشارکت سیاسی بالا را لازمه توسعه و گذار به دموکراسی می‌داند و بر این نظر است برای رسیدن به توسعه، یک نظام سیاسی باید از مجموعه‌ای از بحران‌ها (هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع) عبور کند (قوام، ۱۳۸۹، ۱۷).

از نظر هانتینگتون نیز نوسازی سیاسی را باید حرکت از جامعه سنتی به جامعه نوین دانست که با شاخص‌هایی همراه است؛ نخست معقول شدن اقتدار سیاسی که به معنای تبدیل مراجع اقتدار سیاسی از سنتی و مذهبی به اقتدار ملی و دنیوی است؛ دوم تمایز کارکردها و تخصصی شدن نقش‌های سازمانی است و در نهایت، نوسازی سیاسی به اشتراک هرچه بیشتر گروه‌های اجتماعی در امور سیاسی نیاز دارد. مشارکت سیاسی در دولت دموکراتیک، میزان نظارت مردم را بر حکومت افزایش می‌دهد و پاسخگویی نهادها را بیشتر می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۹۶، ۵۶-۵۷). بنابراین او معیارهای توسعه سیاسی را در پیچیدگی، استقلال، انعطاف‌پذیری، یگانگی و پراگماتیسم دانسته و معتقد است هر اندازه نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش یابد، به همان میزان، توسعه سیاسی در آن کشور بیشتر می‌شود (قوام، ۱۳۸۹، ۱۵).

ساموئل هانتینگتون بر این نظر است یک جامعه برای دستیابی به اجتماع سیاسی و توسعه سیاسی، باید قدرت هر گروه از طریق نهادهای سیاسی اعمال شود و نهادهای پایدار، جاافتاده، پیچیده، مستقل و منسجمی داشته باشند. در صورت فقدان مطلق همکاری و هماهنگی اجتماعی، وجود نهادهای سیاسی پیچیده و میانجی ضرورت می‌یابد. دو گروه آشتی‌ناپذیر، نیازمند یک اجتماع سیاسی یا گروه سازنده‌اند تا بتوانند منافع و مصالحشان را به هم پیوند بزنند. الزام اجتماعی پیچیده با درگیری‌های اجتماعی بالا، بر محور یک اصل، سنت، اسطوره و غایت یا قاعده رفتاری دور می‌زند (هانتینگتون، ۱۳۹۶، ۱۹-۲۰). به عقیده او، کارکرد نهادهای سیاسی در به‌کارگیری قدرت آن است که چیرگی یک نیروی اجتماعی با اشتراک نیروهای دیگر سازگار شود. در جوامع ناهمگون و پیچیده، هیچ نیروی اجتماعی به‌تنهایی نمی‌تواند سروری کند و یک اجتماع سیاسی برپا دارد، مگر آنکه نهادهای سیاسی را گسترش دهد. درجه اشتراک اجتماعی در یک جامعه پیچیده، همچنین به نیرو، دامنه و گستره نهادهای سیاسی آن بستگی دارد (هانتینگتون، ۱۳۹۶، ۲۱). پس سه فرایند عام توسعه از نظر هانتینگتون به ترتیب اولویت عبارت‌اند از: تعیین هویت ملی، توسعه نهادهای کارآمد سیاسی و گسترش مشارکت

سیاسی. البته گسترش زودرس مشارکت سیاسی به خشونت و بی‌ثباتی سیاسی منجر خواهد شد. از این رو نهادهای دموکراتیک تنها زمانی ظاهر می‌شوند که نخبگان سیاسی با محاسبه منافع و اشتراکات بین خود، به سازش و مذاکره برسند. او در مورد دموکراسی به مانند بنو عزیزی بر مذهب نیز تأکید می‌کند. بنو عزیزی در فرآیند گذار، به عوامل مذهبی توجه کرده و طرفدار بازگشت به سنت‌هاست. به نظر او سنت نیز مانند تجدد می‌تواند پاسخگوی نیازهای فردی و جمعی باشد و از توانمندی زیادی برای بسیج نیروها در جهت تحولات اجتماعی برخوردار است (سو، ۱۳۸۸، ۸۱-۸۸).

نهادمندسازی احزاب و نهادهای سیاسی و تقویت و اصلاح آن‌ها نیز از لوازم مبارزه با فساد و افزایش اعتماد عمومی نسبت به دموکراسی است. این‌گونه اصلاحات مشروعیت و ارزش نمایندگی احزاب سیاسی را افزایش می‌دهد و تلاش‌ها برای مقابله با فساد در نظام سیاسی را بیشتر می‌کند (Pellizzo, 2003, 28). افرادی همچون سر رابرت فیلمر و توماس هابز هم از بعد مذهبی و هم از بعد دنیوی، در آثار خود بر فرمانبرداری مطلق اتباع از شاهان و حاکمان تأکید کرده و با مطرح ساختن تمرکز اقتدار و رد سیستم پلیارشی قرون وسطایی، کمک شایانی به نوسازی سیاسی کردند (هانتینگتون، ۱۳۹۶، ۱۵۲-۱۵۳).

۳. جامعه‌شناسی تاریخی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی در هر کشور به‌مثابه سندی که حدود و اختیارات قوا و نوع سیستم حکومتی را مشخص می‌سازد، جایگاه و منزلت خاصی دارد. بنا به این اهمیت ویژه، برای تدوین و تصویب آن از شیوه‌های خاصی که مشمول ضوابط و مقررات خاص است، استفاده می‌شود. تاریخ تدوین و تصویب نخستین قانون اساسی در ایران به دوران مشروطیت بازمی‌گردد که در آن مقام صلاحیتدار وضع و تدوین قانون، شخص شاه یا حاکم بود. چنانکه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۸۵ شمسی فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه به ملت صادر و همان زمان نیز مجلس ملی تشکیل شد و قانون اساسی کشور را تصویب کرد. از جمله اهداف مهم قانون اساسی مشروطه، محدودیت قدرت پادشاه بود. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، قانون اساسی نه از خواست و اراده مردم، بلکه در وهله نخست، از دستورها و احکام صادره از جانب خداوند قادر متعال و شرع مقدس اسلام تدوین شد (شعبانی، ۱۳۷۳، ۳۰-۳۱). با توجه به بافت اجتماعی و وضعیت تاریخی پیش از انقلاب اسلامی، هدف انقلابیون و تدوین‌کنندگان قانون اساسی را می‌توان این‌گونه برشمرد: اعتراض به وضع گذشته، حکومت‌های پادشاهی و تضمین حقوق اولیه انسان و آزادی در تعیین سرنوشت خود، استقلال از شرق و غرب به‌همراه اجرای احکام اسلام شیعی، نقش مردم در اداره امور کشور و مشارکت آن‌ها در جهت شهروند

فعال (بهشتی سرشت و صابر، ۱۳۹۴، ۳۳). اما پس از پیروزی انقلاب دو گروه لیبرال طبقه متوسط و گروه‌های متعلق به روحانیان و نیروهای مذهبی با حمایت توده‌ها و طبقات بازاری، بلوک قدرت را در اختیار گرفتند و به نزاع پرداختند. مبارزه قدرت بین دولت موقت (احزاب میانه‌رو و لیبرال) با نهادهای انقلابی (روحانیان و اسلام‌گراها) سرانجام به زوال دولت انجامید. مهم‌ترین اختلاف نظر بین این دو گروه را نیز باید بر سر پیش‌نویس پیشنهادی قانون اساسی ارائه شده از سوی دولت موقت دانست. در مقابل، گروه‌های اسلام‌گرا به رهبری امام خمینی خواهان قانون اساسی مبتنی بر حاکمیت الهی و اجرای احکام اسلام بودند که باید توسط ولایت فقیه اعمال شود.

دولت موقت مهندس بازرگان نیز خواستار مجلس مؤسسان بود. همچنین شورای انقلاب و رهبری از تشکیل مجلس خبرگان در امور فقهی حمایت می‌کردند که در نهایت در منازعه بر سر کسب قدرت، گروه‌های مذهبی و روحانیان با برخورداری از پشتوانه و حمایت‌های مردمی، دولت لیبرال را واپس زدند و قدرت بلامنازع را قبضه کردند، از این رو قدرت سیاسی و اجتماعی در این طبقه تثبیت شد. به‌طور کلی سیاست و حکومت در این مقطع تحت تأثیر شخصیت کاریزماتیک امام خمینی به‌عنوان محور اصلی نظام اسلامی قرار داشت (بشیریه، ۱۳۹۴ [الف]، ۳۳-۳۸).

ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی ایران بر چند اصل بنا نهاده شده که مهم‌ترین آن تأکید بر سنت اسلامی است. به همین منظور، حکومت اسلامی مجری قانون برگرفته از شرع، قرآن و سنت است و ولایت فقیه کانون اصلی اقتدار محسوب می‌شود و مشروعیت آن ناشی از خداوند است. رهبری بر قوای سه‌گانه نظارت دارد و محور اصلی و مرکز ثقل نظام سیاسی است (بشیریه، ۱۳۹۴ [الف]، ۵۰). در همین زمینه، امام خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب نیز بر اسلامی بودن قانون اساسی تأکید فراوان دارد:

«قانون اساسی ما باید اسلامی باشد و اگر حرفی از او اسلامی نباشد، نه من رأی خواهم به او داد و نه ملت. ملت ما که همه اسلامی هستند و همه توجه به اسلام دارند و می‌خواهند قانون اساسی ما اسلامی باشد، کسانی را انتخاب می‌کنند که به اسلام عقیده دارد و اسلام را دین مرفقی می‌دانند، کسانی را انتخاب می‌کنند که امین باشد. کسانی را انتخاب می‌کنند که اسلام‌شناس باشند» (خمینی، ۱۳۸۶، ۱۶۶).

در بحبوحه بحران ناشی از تسخیر سفارت آمریکا در تهران و گروگان‌گیری کارکنان آن، امام خمینی برگزاری همه‌پرسی را پذیرفت که در تاریخ ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ انجام گرفت. شرکت در این همه‌پرسی به‌حدی مهم بود که امام تحریم‌کنندگان آن را طرفداران آمریکا خطاب کرد که

حرمت خون شهدا را پایمال می‌کنند. از این رو او علما را با اسلام و مخالفان همه‌پرسی قانون اساسی را با شیطان و امپریالیسم برابر دانست. در این زمان، مهدی بازرگان از طرفداران خود خواست تا در همه‌پرسی شرکت کنند و به آن رأی مثبت دهند. در مقابل، دیگر گروه‌ها مانند مجاهدین، فدائیان و جبهه ملی از حضور در همه‌پرسی خودداری کردند که در نهایت ۹۹ درصد مردم به آن رأی مثبت دادند. به عبارت دیگر، حدود ۱۷ درصد از قانون اساسی پشتیبانی نکرده بودند. به این ترتیب، علما و روحانیان به مقصود خود که همانا نظام مردم‌سالاری دینی بود، دست یافتند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۲۹۸-۲۹۹).

در حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه مطرح شده توسط امام خمینی حاکمیت از آن خداست نه اراده مردم؛ این بدین معنا نیست که مردم نقشی نداشته باشند و جامعه توسط روحانیت و مذهب‌پویان اداره شود، بلکه حاکمان باید قوانین الهی را به بهترین وجه به اجرا گذارند و این امر نیازمند فقیهی واجدالشرايط عادل و باکفایت است. از این رو حکومت اسلامی خود را حکومت مردمی و در خدمت مردم می‌داند؛ چراکه قوانین خداوند نیز برای سعادت و رستگاری انسان در دنیا و آخرت است و مردم موظف به اطاعت از ولی فقیه خود تا زمانی که قوانین و حدود الهی را اجرا کند، هستند (محمدی، ۱۳۸۸، ۲۳۸-۲۳۹). در انقلاب اسلامی ایران، جمهوریت و اسلامیت توأمان در قالب نظام مردم‌سالار دینی معرفی شد و اساس نظام تازه تأسیس را شکل داد. به طوری که امام به عنوان رهبر دینی و سیاسی ملت، نقش «روحانیت و حوزه» را در آگاهی بخشی در حوزه سیاسی و اجتماعی و پاسخ به شبهات دینی در حوزه آموزه‌های مذهبی، مهم ارزیابی می‌کرد.

۴. ساختار حقوقی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی در هر کشور سندی است سیاسی - حقوقی که اراده ملت و حقوق اساسی مردم در آن تبلور می‌یابد و همواره حکومت‌ها را به گنجاندن بخشی از آن ملزم می‌کند. بدون در نظر گرفتن نحوه توزیع قدرت در ساختار کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نمی‌توان درک جامع و عمیقی در خصوص نظام سیاسی حاکم بر کشور و حدود صلاحیت‌های قوا و نهادهای سیاسی آن داشت. از این رو در مقوله شیوه اعمال قدرت، بر اشکال حقوقی و الزام‌آور توجه فراوان می‌شود. بنابراین حقوقی کردن توزیع و اعمال قدرت بین نهادها، به منزله اولویت گروهی بر گروه دیگر است. در این روند اتخاذی قانون اساسی، مسئولیت‌ها و وظایف نهادها و قوای حکومتی به شکل صریح، مشخص شده است و هر یک کارویژه‌های خاص خود را دارند.

۴-۱. قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران

نخستین اصلی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به قوای حکومتی اختصاص داده شد،

اصل ۵۷ از فصل پنجم است که ضمن برشمردن قوای سه‌گانه آن‌ها را از یکدیگر جدا دانست؛ این به معنای جدایی مطلق قوا از حیث تشکیلات و وظایف و مسئولیت‌ها نیست، بلکه روابط بین قوا از نوع تفکیک نسبی و همکاری بین قوا تعبیر می‌شود (شعبانی، ۱۳۷۴، ۱۵۵).

در پیش‌نویس قانون اساسی، مسئله تفکیک قوا به‌عنوان اصل ۱۶ ذکر شده بود. این پیش‌نویس به‌عنوان اصل ۱۵ در گروه بررسی اصول قانون اساسی در مجلس خبرگان قرار گرفت که در نهایت با اصلاحات و تغییراتی در آن، با عنوان اصل ۵۷ به تصویب رسید. هدف از تفکیک قوا در این اصل، تنها به‌سبب کارآمدی نظام و تخصصی شدن وظایف بود که با توزیع قدرت بین قوا تحقق یافت. اما در خصوص حاکمیت باید گفت که مشروعیت حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، الهی و دینی بوده که در نهاد ولایت امر و مرجعیت دینی تبلور یافته است. این مقام بر قوای سه‌گانه تفوق داشته و نظارت آن نه نظارت تشریفاتی بلکه نظارت همه‌جانبه است (جوان‌آراسته، ۱۳۹۵، ۶۵-۶۵). این اصل بیان می‌دارد:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند» (اصل ۵۷ قانون اساسی).

در نظام سیاسی اسلام، اصل تفکیک قوا تنها برای تخصصی شدن کارکردها و کارآمدی نظام انجام می‌گیرد، چراکه بحث جلوگیری از استبداد و تمرکز قدرت مورد نظر اندیشمندان غربی در اسلام به نوع دیگری است. در نگرش اسلامی، امام معصوم دارای عصمت بوده و مظهر تمامی قوای حکومتی و اقتدار است و در عصر غیبت نیز ولایت امر باید از درجه بالایی از عدالت و تقوا برخوردار باشد و به استبداد گرفتار نشود. بنابراین، فلسفه تفکیک قوا در نظام اسلامی و ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نه جلوگیری از فساد قدرت و استبداد، بلکه در توزیع حدود وظایف و صلاحیت‌های آن است (جوان‌آراسته، ۱۳۹۸، ۵۸). تفکیک قوا لازم می‌آورد که هیچ‌یک از قوا در کار یکدیگر دخالت نکنند یا کسی نتواند جز در یکی از قوا به کار پردازد یا هیچ‌یک از سه قوه وظیفه قوه دیگر را انجام ندهد. این اصل نخستین بار در قانون اساسی آمریکا وارد شد و پس از انقلاب فرانسه و به پیروی از قانون اساسی آمریکا، در قانون اساسی فرانسه هم شناخته شد. اصل تفکیک قوا اساساً نگرهبان حکومت قانون و دموکراسی شناخته می‌شود (آشوری، ۱۳۸۸، ۱۰۰).

۴-۲. نهاد رهبری در قانون اساسی

روحانیت به‌عنوان هسته اصلی حاکمیت پس از پیروزی انقلاب اسلامی در قالب نظریه ولایت فقیه، بر حکومت و رهبر واجد شرایط براساس قانون اساسی جدید که مبتنی بر آموزه‌های

اسلام بود، تأکید داشت. از این رو، روحانیت در ایران بر اساس اندیشه ولایت فقیه، سازماندهی نظری نوینی پیدا کرد و معتقد بود که قدرت ناشی از خداوند است و تمامی قوانین باید مبتنی بر شرع مقدس اسلام باشد. از این رو، فقها و علمای واجد شرایط باید رهبری سیاسی را در دست داشته باشند. ولایت امر یا رهبری کشور در قانون اساسی نیز بر عهده فقیه عادل و باتقواست که بر سه قوه ولایت دارد (اصل ۵۷ از فصل پنجم) (بشیریه، ۱۳۹۴ [الف]، ۱۱۰-۱۱۲). بر مبنای نظریه ولایت فقیه که حمایت جمع زیادی از فقهای بزرگ شیعه را داشت، فقها به نیابت از ائمه معصومین (ع) در زمان غیبت، اختیار اداره امور سیاسی و اجتماعی امت اسلامی را دارند و همین امر متضمن دو مسئله است: یکی اسلامی بودن نظام و دیگری جلوگیری از استبداد و خودکامگی به دلیل اجرای احکام اسلامی توسط رهبر باتقوا و فقیه اسلام‌شناس عادل (ملکوتیان، ۱۳۸۵، ۱۷۸-۱۷۹). در مقدمه قانون اساسی به صراحت آمده است:

«در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکیل جامعه است بر اساس تلقی مکتبی، صالحان عهده‌دار حکومت و اداره مملکت می‌گردند و قانونگذاری که مبین ضابطه‌های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و سنت جریان می‌یابد. بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام‌شناس عادل و پرهیزکار و متعهد (فقهای عادل) امری محتوم و ضروری است و . . .» (مقدمه قانون اساسی).

در شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ واژه مطلقه در اصل ۵۷ قانون اساسی بر ولایت امر اضافه شد که با نظر امام خمینی هماهنگی فراوانی داشت. منظور از ولایت مطلقه فقیه همان اختیارات گسترده‌ای است که در سطوح کلان سیاست‌گذاری کشور بر عهده ولی‌امر قرار داده شد. طبق اصل ۵۷ قانون اساسی تقسیم‌بندی قوای حکومتی به سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه، نظارت بر قوا از سوی ولایت مطلقه فقیه، استقلال و تفکیک قوا از یکدیگر و ارتباط ماهوی این اصل با اصول دیگر قانون اساسی به‌خصوص اصل ۱۱۰ را می‌توان از آن استنباط کرد (بهنیافر، ۱۳۸۷، ۱۳-۱۴).

قانون اساسی ایران اختیارات وسیعی را برای رهبر در نظر گرفته است؛ از جمله می‌توان به تعیین سیاست‌های کلی نظام، حل اختلافات و تنظیم و برقراری روابط بین قوای حکومتی، عفو و بخشش محکومان، عزل و تنفیذ حکم رئیس‌جمهوری، فرماندهی کل قوا و اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، انتصاب رئیس سازمان صداوسیما و . . . اشاره کرد. در واقع قانون اساسی انقلاب اسلامی ایران، برای نهاد رهبری ارزش پیشوای مذهبی قائل است و آن را مجری احکام و دستورهای شرع می‌داند. به گفته یکی از شاگردان امام خمینی، بین دموکراسی

و ولایت فقیه، اولویت با دومی است. امام خمینی نیز بر این عقیده بودند که قانون اساسی با دموکراسی تناقض ندارد و ملت، روحانیت را دوست دارد و می‌خواهد که مسئولیت مدیریت دولت اسلامی بر عهده روحانیان باشد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۲۹۲-۲۹۳). همین‌طور در اصل ۲ قانون اساسی، جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به امامت و رهبری مستمر آن در تداوم انقلاب و اصل ۵ نیز در زمان غیبت امام معصوم (ع)، ولایت امر و مدیریت دولت اسلامی بر عهده فقیه عادل و باتقوا سپرده شده است. در اصل ۵ آمده است:

«در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل‌الله در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.»

تعیین مقام رهبری و ولایت فقیه در دو مرحله انجام می‌گیرد؛ یکی مرحله وجود شرایط یا مرحله ثبوت که در اصول ۵ و ۱۰۹ لحاظ شده است (شرایط فقهی و سیاسی). از جمله فقیه عادل، باتقوا و آگاه به زمان، شجاع و باتدبیر، بینش سیاسی و اجتماعی؛ و دیگری مرحله تشخیص و اثبات است که طبق اصل ۱۰۷، خبرگان رهبری منتخب مردم مسئولیت انتخاب رهبر و ولایت فقیه را بر عهده دارند. ملاک تعیین نهاد رهبری یا اعلم به احکام و موضوعات فقهی، یا اعلم به مسائل سیاسی و اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل ۱۰۹ است (شعبانی، ۱۳۷۴، ۱۳۰-۱۳۱).

۵. مطالعه موردی: کشورهای ناموفق در فرایند گذار

کشورها در فرایند گذار به دموکراسی و نوسازی و سامان سیاسی، سه مرحله را پشت سر می‌گذارند و در این مسیر با چالش‌هایی نیز مواجه می‌شوند؛ فروپاشی رژیم غیردموکراتیک، شکل‌گیری رژیم دموکراتیک و در نهایت تثبیت و تحکیم سیستم دموکراسی. با وجود این، صرف فروپاشی رژیم غیردموکراتیک به نوسازی و تحکیم دموکراسی منجر نمی‌شود، بلکه پس از فروپاشی زمینه برای گروه‌ها و جناح‌های مختلف با هدف سهیم شدن در قدرت فراهم می‌شود، به طوری که با درگیری و اختلافات بین آنها، خطر شکل‌گیری پراتوری و پایمال شدن آمال و آرزوهای دستیابی به دموکراسی قوت می‌یابد. به همین منظور، در این بخش برای درک بهتر موضوع گذار کشورها و چالش‌های پیش رو، به نمونه‌هایی از ناکامی در فرایند گذار به دموکراسی و استقرار نظام دموکراتیک مستحکم و منسجم در این کشورها خواهیم پرداخت.

۵-۱. افغانستان

تاریخ افغانستان از اواسط قرن هجدهم با سلطنت احمدشاه درانی (ابدالی) آغاز می‌شود. در بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۹م نیز این کشور تحت‌الحمایه انگلیس بود تا اینکه در سال ۱۹۱۹م

به استقلال دست یافت. رژیم سلطنتی در افغانستان در سال ۱۹۷۳م با کودتای نظامی سرنگون و نظام جمهوری توسط محمد داود خان جایگزین آن شد. اما چندی نگذشت که حکومت جمهوری در سال ۱۹۷۸م نیز با کودتای نظامی دیگر توسط افسران کمونیست ارتش افغانستان فرو پاشید (طلوعی، ۱۳۸۵، ۱۸۰-۱۸۳). در واقع افغانستان در قرن بیستم شاهد تحولات عظیم در فرایند گذار به دموکراسی بود. گروه‌ها و جناح‌های مختلفی با مطرح ساختن گفتمان‌های خاص خود مانند گفتمان مجاهدین، گفتمان طالبان و گفتمان دموکراسی به دنبال برتری و مسلط شدن بر اوضاع بودند.

پس از خروج شوروی و نیروهای کمونیست از خاک کشور در سال ۱۹۹۲م، مجاهدین قدرت را به دست گرفتند. ادامه اختلافات و درگیری بین مجاهدین افغان به پیدایش گروهی به نام «طالبان» منجر شد که در سال ۱۹۹۶م با تصرف کابل فرمانروایی آنان مسجل شد. تا اینکه پس از سقوط آنان، پر کردن خلأ قدرت مهم‌ترین مسئله افغانستان شده بود. آمریکا و مجامع بین‌المللی نیز درصدد برآمدند تا دولت مشروع ایجاد کنند (طلوعی، ۱۳۸۵، ۱۸۴). اما پس از تصویب قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه، نخستین انتخابات ریاست جمهوری در ۹ اکتبر ۲۰۰۴ با مشارکت حدود ۷۰ درصد مردم برگزار شد.

در مقابل فرایند دموکراسی در کشور، گفتمان‌های طالبان و مجاهدین هم به فعالیت خود ادامه داده و با درگیری‌ها و اختلافات، روند دموکراسی را کند کردند. گفتمان طالبان با مبنای قرار دادن شریعت و ایجاد امنیت در منطقه، بیشتر مردم را که خواهان آرامش و امنیت بودند، به سوی خود جذب کرد (تاجیک و شریفی، ۱۳۸۸: ۴۱-۳۹). گفتمان مجاهدین نیز با ارائه موضوعاتی از جمله اسلام، جهاد، قومیت، حکومت اسلامی و علما، موانعی را فراروی دموکراسی در افغانستان قرار داد. قومیت که در این کشور نقش کلیدی ایفا می‌کند، مهم‌ترین شکافی است که احزاب جهادی را از هم متمایز می‌کند (تاجیک و شریفی، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۴).

۵-۲. عراق

عراق از جمله کشورهایی است که می‌توان آن را نمونه بارز خشونت و کشمکش‌های قومی، زبانی و مذهبی دانست. استمرار در این خشونت‌ها و غلبه باورها و فرهنگ‌های خشونت‌آمیز فرقه‌ای، مانع رسیدن به توافق اساسی در جهت گذار به دموکراسی از طریق گسترش جامعه مدنی، تدوین قانون اساسی، توزیع قدرت و... شده است. از مهم‌ترین معضلات پیش روی عراق، توافق بر سر قانون اساسی منسجم و باثبات است. طرف‌های مدعی هر یک بر اساس منافع و امیال خود، پیش‌نویس خاصی از قانون اساسی را ارائه می‌دهند.

نظام سیاسی این کشور از تاریخ الغای رژیم سلطنتی در سال ۱۹۵۸م تا به امروز، جمهوری

است، اما رؤسای جمهور آن از میان نظامیان انتخاب شدند و با روش‌های دیکتاتوری بر این کشور حکومت کردند که مصداق بارز آن حکومت مطلقه صدام حسین بود که در سال ۲۰۰۳م با حملات ایالات متحده و انگلیس سرنگون شد. حکومت جدید که تلفیقی از کردهای سنی و شیعیان به رهبری جلال طالبانی و نوری‌المالکی بود، هم نتوانست ثبات سیاسی را به کشور باز گرداند و جنگ‌های داخلی و درگیری‌های فرقه‌ای دوباره قوت یافت (طلوعی، ۱۳۸۵، ۶۷۴). بنابراین، مهم‌ترین ویژگی جامعه عراق از زمان تأسیس تاکنون، برخورداری از دولت‌های بی‌ریشه و بحران هویت یا نبود هویت ملی گسترده و تسلط گروهی از اقلیت عرب‌زبان سنی بر اکثریت ۸۰ درصدی جامعه در گستره سیاسی و اجتماعی است که شکاف فزاینده دولت را با جامعه عمیق‌تر کرد و به بحران یکپارچگی انجامید (yamacoguze, 2009, 55). همین‌طور پان‌عریسم موجود در عراق به دلیل ماهیت غیردموکراتیک و فرقه‌گرایانه در وحدت عربی بین اعراب این کشور ناکام ماند و پس از سال ۲۰۰۳.۰۳ به دلیل نقش فزاینده اکثریت شیعه و عدم تساهل و به حاشیه رانده شدن اقلیت سنی، به جنگ‌ها و درگیری‌های خونین منجر شد و ظهور داعش نیز در آگوست ۲۰۱۴، آن را تشدید کرد (پوراحمدی و دیگران، ۱۳۹۵، ۸۱-۸۲). با ظهور داعش در سال‌های اخیر و کنترل بر استان‌هایی چون موصل و برخی مناطق سنی‌نشین عراق، عملاً شاهد درگیری بین این حکومت خودخوانده اسلامی و اقلیت سنی با حمایت‌های منطقه‌ای و دولت عراق و شبه‌نظامیان و هم‌پیمانان آن‌ها بوده‌ایم. کشمکش‌های فرقه‌ای در سوریه نیز بر تنش‌ها در عراق تأثیر داشته است (پوراحمدی و دیگران، ۱۳۹۵، ۷۹). با این اوصاف، تا زمانی که یک دولت مرکزی مقتدر با رقابت‌های مدنی و قانونمند استقرار نیابد و احزاب و جریانات سیاسی از باورهای قومی و مذهبی جدا نشوند و به فکر تقویت هویت ملی خود بر نیایند، نمی‌توان به دموکراسی در این کشور امید داشت.

۵-۳. مصر

به رسمیت شناخته شدن استقلال مصر توسط انگلستان به سال ۱۹۲۲م برمی‌گردد که کشوی با نظام پادشاهی به فرمانروایی ملک فؤاد تشکیل شد. پس از تشکیل اسرائیل در سال ۱۹۴۸م و درگیری و شکست نیروهای ملک فاروق، زمینه شکل‌گیری کودتای نظامی به فرماندهی سرهنگ جمال عبدالناصر فراهم شد که پس از پیروزی، ژنرال محمد نجیب به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور کشور انتخاب شد. اما بار دیگر کودتایی به رهبری عبدالناصر در نوامبر ۱۹۵۴ شکل گرفت که به برکناری ژنرال نجیب و روی کار آمدن عبدالناصر بر مسند ریاست جمهوری انجامید. دو سال بعد با ملی شدن کانال سوئز، فشارهای خارجی و درگیری‌ها بر این کشور زیاد شد. تا اینکه در اواخر اکتبر ۱۹۵۶، مصر توسط نیروهای انگلیسی و فرانسوی مورد

حمله قرار گرفت (طلوعی، ۱۳۸۵، ۹۱۶-۹۱۷). مصر از زمان استقلال تاکنون، شاهد فعالیت تعدادی از احزاب مانند حزب اصلاح، حزب قانون اساسی، حزب ملی آزاد، جنبش اخوان المسلمین، حزب الوفد و برخی گروه‌های دیگر بود. از این میان، جنبش اخوان المسلمین از اهمیت و تأثیرگذاری ویژه‌ای برخوردار بود.

انقلاب مصر در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ را می‌توان در راستای قیام مردمی تونس بر ضد نظام دیکتاتوری بن علی به‌شمار آورد. پس از قیام مردم تونس، کشورهای محروم خاورمیانه برای رهایی از اوضاع نابسامان، به‌پا خاستند که خیزش مردم مصر و سرنگونی نظام اقتدارگرای حُسنی مبارک از آن جمله‌اند. اما پس از پیروزی انقلاب، مصری‌ها دریافتند با چالش‌های متعددی چون مسائل اقتصادی، امنیتی، نحوه تقسیم قدرت و یکپارچگی و وحدت مواجهند. جنبش اخوان المسلمین هم در اندیشه کسب قدرت برآمدند و با تبلیغات قبل از انتخابات ۲۰۱۲ وعده استقرار حکومت قرآن و قانون را به مردم دادند. در قانون اساسی جدید که توسط اسلام‌گرایان مطابق با شریعت وضع شد، تعادلی بین احکام اسلامی و گروه‌های لیبرال و سکولار ایجاد نکرد (ساجدی، ۱۳۹۳، ۴۳-۴۵). این تعارض بین اسلام‌گراها و سکولارها و جنگ داخلی ایدئولوژیک، مشخصه سیاست در جامعه مصر بوده است. در سال ۲۰۰۶م، بارومر عربی در نظرسنجی‌ای که در شش کشور عربی انجام داد، به این نتیجه دست یافت که ۳/۴ از شهروندان جهان عرب از دموکراسی حمایت می‌کنند. با این حال، این آمار شکاف گسترده‌ای را میان کسانی که از دموکراسی اسلامی حمایت می‌کردند و کسانی که طرفدار دموکراسی سکولارند، نشان می‌دهد (Lust, 2012, 362).

انتخاب محمد مرسی به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور بعد از انقلاب با پشتوانه کم مردمی، اوضاع را تغییر داد. او از طریق اقداماتی مانند برکناری دادستان کل و عدم مخالفت قوه قضاییه با دستورهای رئیس‌جمهور، عملاً با اصول ۶۸ و ۱۷۹ قانون اساسی مقابله کرد که بار دیگر موجب اعتراضات مردمی و گروه‌های سکولار و لیبرال شد. اما با وجود این فشارها، مرسی خواهان کناره‌گیری از قدرت نبود تا اینکه با کودتای دیگری توسط عبدالفتاح السیسی، برکنار شد و حزب اخوان غیرقانونی اعلام شد (ساجدی، ۱۳۹۳، ۴۶-۴۷).

با بررسی و مطالعه موردی کشورهای افغانستان، عراق و مصر در بحث گذار به دموکراسی درمی‌یابیم که در هر یک از ادوار تاریخی، نبود رهبری واحد مورد اجماع بین گروه‌ها و دسته‌های مختلف و عدم توافق بر سر تدوین قانون اساسی باثبات و متعاقب آن، درگیری و تشتت آرا بین آن‌ها، فرایند گذار را با چالش‌هایی مواجه ساخته است. بنابراین، زمینه برای کودتای نظامی علیه حکومت‌های وقت فراهم شد. به این عوامل می‌توان از هم‌گسیختگی و

ناهمگونی در وحدت و هویت ملی و درگیری‌های قومی، قبیله‌ای و فرهنگی را نیز افزود. مجموع این عوامل، روند گذار و نوسازی سیاسی را مختل کرد و ناکامی و شکست‌هایی را برای این کشورها به همراه آورد.

۶. نقش رهبری در فرایند نوسازی کشور با تأکید بر فصل پنجم

۶-۱. اقتدار سیاسی و سامان سیاسی

مباحث ساموئل هانتینگتون در کتاب *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی* در نقطه مقابل دیدگاه کسانی چون دانیل لرنر، آلموند، وربا و... که معتقد به تمایز و جدایی سنت و مدرنیسم و پیروی کشورهای جهان سوم از الگوی لیبرال‌دموکراسی غربی در فرایند نوسازی و دموکراسی‌اند، قرار دارد. اما هانتینگتون در کتابش، فقدان اقتدار سیاسی و سامان سیاسی را از عوامل اصلی و بنیادین نابسامانی سیاسی و اجتماعی دانسته که مانع توسعه‌یافتگی این‌گونه کشورها می‌شود.

در واقع نوسازی اقتصادی و اجتماعی به‌همراه نوسازی سیاسی، فرصت را برای مشارکت سیاسی گروه‌ها و اجتماعات مختلف در عرصه سیاست فراهم ساخته که همین مسئله، زمینه را برای گذار به دموکراسی ممکن می‌سازد. از این‌رو گُندی نوسازی سیاسی و فقدان وحدت بین قوا توسط یک نهاد قدرتمند کنترل‌کننده، سبب بروز کشمکش‌ها و درگیری‌های خشونت‌آمیز شده که در نهایت به انقلاب و دگرگونی منجر می‌شود (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۷، ۲۱). اما ممکن است اوضاع پس از انقلاب نیز به‌سبب منازعه بین گروه‌های رقیب بر سر تصاحب قدرت به درگیری و خشونت کشیده شود که در نوع خود خطر بزرگی برای فرایند گذار و نوسازی در کشور محسوب می‌شود.

پس از وقوع هر انقلاب و استقرار نظام جدید، بحران‌ها و چالش‌هایی پیش روی انقلابیون و قدرت‌های پراکنده مدعی سهم شدن در هدایت و به ثمر رساندن حرکات انقلابی به بروز تباهی سیاسی و در نتیجه گسترده‌گی بحران سیاسی منجر می‌شود. در نمودار زیر، چالش‌ها و مشکلات فراروی رژیم‌های غیردموکراتیک و گذار آن‌ها به سوی دموکراسی را ترسیم می‌کنیم و در تلاش برای اثبات فرضیه خود برمی‌آییم:

وقوع انقلاب ← رقابت بر سر کسب قدرت ← جناح‌بندی‌ها و اختلافات گروهی
(آشتی و درهم‌کسختگی) ← رویارویی مستقیم جناحی و دور زدن قانون
(اقدامات فراقانونی) ← تباهی سیاسی ← تعمیق بحران سیاسی

مدل چالش‌های فرایند گذار به دموکراسی و نوسازی سیاسی پس از وقوع انقلاب

به گفته حسین بشیریه در کتاب *گذار به مردم‌سالاری*، «احتمال گذار به دموکراسی با شکل‌گیری جامعه مدنی و نهادها و تشکیلات آن هرچند به صورت اولیه افزایش می‌یابد. طبعاً منظور از تشکیلات و نهادهای جامعه مدنی، نهادها و سازمان‌هایی است که حداقل قواعد دموکراتیک یعنی تحمل یکدیگر، رقابت و رعایت حدود و منافع یکدیگر را بپذیرند. جامعه‌ای مرکب از گروه‌های ستیزه‌گر که در پی کنارگذاری یکدیگر باشند و با پرخاشگری به حدود و منافع یکدیگر دست‌اندازی کنند، جامعه مدنی به‌شمار نمی‌آیند» (بشیریه، ۱۳۹۴ [ب]، ۱۰۳). خطر تباهی سیاسی و ناکامی در فرآیند گذار، زمانی قوت می‌گیرد که نهادها و گروه‌های درون نظام بعد از پیروزی انقلاب، بدون توجه به قانون به جای رجوع به قانون اساسی با انگیزه دستیابی به اهداف و منافع خود، اقدام کنند. از این رو، خلأ اقتدار سیاسی متمرکز و وحدت‌بخش احساس می‌شود.

وبر در جامعه‌شناسی تفهمی خود، چهار نوع رفتار را بررسی می‌کند که با سلطه و اقتدار سیاسی رابطه دارد: رفتار سنتی، رفتار عاطفی، رفتار عقلانی معطوف به ارزش و رفتار عقلانی معطوف به هدف. از بین این تقسیم‌بندی، رهبری کارزماتیک مبتنی بر رفتار عاطفی است که نمونه بارز آن را در شخصیت امام خمینی در دوران انقلاب می‌توان یافت. پیدایش کاریزما تغییراتی را در روند حیات سیاسی جامعه ایجاد می‌کند و مریدانی را به دور خود جمع می‌کند که هدفشان سرنگونی و مقابله با نظام و قدرت مستقر است (بشیریه، ۱۳۸۷، ۵۸-۵۹).

۶-۲. رهبری؛ محور وحدت بین قوا و انسجام ملی

هانتینگتون در کتاب *سامان سیاسی و جوامع دستخوش دگرگونی* می‌گوید:

«قانون بنیادی و پراکندگی اقتدار، با نوسازی سیاسی سازگار نیست. نوسازی برای ایجاد دگرگونی به اقتدار نیاز دارد. دگرگونی‌های بنیادی در جامعه و سیاست، از کنش‌های مقصودمند انسان‌ها برمی‌خیزند. از این رو، اقتدار باید مبتنی بر انسان‌ها باشد نه بر یک قانون دگرگون‌ناپذیر. از این گذشته، انسان‌ها باید برای اعمال دگرگونی، قدرت لازم را در اختیار داشته باشند و از همین روی، اقتدار باید در دست یک فرد یا گروهی از افراد معین متمرکز باشد» (هانتینگتون، ۱۳۹۶، ۱۵۰-۱۵۱).

به نظر هانتینگتون، انقلاب‌ها در جوامعی به‌وقوع می‌پیوندند که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده و نوسازی سیاسی رخ داده باشد، بدون اینکه به توسعه سیاسی دست یابند؛ یعنی جامعه‌ای با افزایش میزان مشارکت و بسیج سیاسی و فاقد نهادهای سیاسی برای جذب این مشارکت (بشیریه، ۱۳۸۷، ۵۵). اما نبود نهادهای سیاسی کارآمد و پاره پاره شدن قدرت، خطر شکل‌گیری نظام پراتوری را در جامعه فاقد هرگونه اشتراکات اجتماعی در

رهگذر نوسازی فراهم می‌سازد. از این رو، دخالت نظامیان در سیاست، نوعی جامعه سیاست‌زده‌ای را به وجود می‌آورد که در آن نیروهای اجتماعی مستقیماً در مقابل هم قرار می‌گیرند و هیچ نهاد سیاسی یا هیأتی از رهبران حرفه‌ای وجود ندارد که به عنوان میانجی مشروع و تعدیل‌کننده کشمکش بین گروه‌ها عمل کند (هانتینگتون، ۱۳۹۶، ۲۸۷-۲۸۹). بنابراین، گذار به دموکراسی پس از پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم غیردموکراتیک، با تمامی چالش‌ها و موانعی که پیشتر برشمردیم، نیازمند دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی توأم با توسعه نهادهای سیاسی پاسخگویی مشارکت و وحدت و انسجام ملی است. این جاست که نقش رهبری واحد و دارای مشروعیت قانونی و کاریزما در هدایت این جنبش تا دستیابی به هدف نهایی، برجسته و مهم ارزیابی می‌شود. به همین منظور، نهاد رهبری و ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در قالب حاکمیت دوگانه الهی و مردمی، به نوعی طراحی شده است که رهبر را عنصر وحدت‌بخش بین قوا و ارگان‌های حکومتی و انسجام ملی چه در حوزه داخلی و چه خارجی که همانا مؤلفه مهم در فرایند گذار به دموکراسی است، قلمداد می‌کند.

نمونه‌های بارز مصداق‌های فرضیه پژوهش حاضر را می‌توان در وقایع و رویدادهای تاریخی مختلف چه پیش از انقلاب، چه در دوران انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ که نهاد رهبری نقش میانجی و هدایت‌گر را داشته است، جست‌وجو کرد: بحث استقرار دولت موقت، تدوین پیش‌نویس قانون اساسی و برگزاری فرزندوم، تسخیر سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸، عزل بنی‌صدر، دفاع مقدس و بسیج همگانی، وحدت جناح‌ها در وقایع پس از انتخابات ۱۳۸۸، حادثه یازدهم سپتامبر در عرصه بین‌الملل، فرهنگ‌سازی‌ها در قالب ارائه سند بیست‌ساله ۱۴۰۴، احیای اصل ۴۴ قانون اساسی و تقویت بخش خصوصی.

قانون اساسی در اصول مرتبط با رهبری (اصول ۵، ۵۷، ۱۰۷ و ۱۷۷) به جای واژه «ولایت فقیه» از «ولایت امر و امامت امت» استفاده کرده است. اصل ۲ نیز، ایمان به امامت و رهبری مستمر و نقش رهبری در تداوم انقلاب اسلامی را به عنوان یک پایه و مبنا در نظر گرفته است. این امر، بیانگر مقام ویژه رهبری در بستر اندیشه سیاسی شیعی و اداره جامعه اسلامی در زمان غیبت امام عصر (عج) است. در واقع ولایت فقیه ستون فقرات نظام سیاسی و مرکز ثقل تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در جهت مدیریت کشور است (باباگل افشانی، ۱۳۹۱، ۱۷۶).

یکی از وظایف و مسئولیت‌های مقام رهبری در قبال قوای حاکم به عنوان شخص اول کشور، اعمال مستقیم در بدنه قوا، هدایت قوا و تبیین خط‌مشی‌ها، نظارت و کنترل بر قوا، حل اختلافات و تنظیم روابط قواست (رزاقی، ۱۳۹۷، ۱۲۳). رهبری و ولایت فقیه در شکل‌گیری حرکات انقلابی

و به ثمر رساندن آن، با ابعاد ایدئولوژیکی، فرماندهی و بسیج‌گرایانه نیازهای روحی جامعه ناراضی را به دو طریق چگونگی تغییر نظام سیاسی موجود از یک سو و جایگزینی نظام سیاسی جدید از سوی دیگر، پاسخ می‌گوید که این مهم بر عهده رهبری انقلاب است. امام خمینی نیز با تأثیرپذیری از مذهب، فرهنگ، تاریخ و سیره ائمه، به دنبال مشروعیت‌زدایی از نظام شاهنشاهی بود (راضی رستاقی، ۱۳۹۲، ۹۵-۹۷). بنابراین نقش ولایت فقیه و رهبری جامعه اسلامی، تنها محدود به دوران انقلاب و سرنگونی رژیم غیردموکراتیک نیست، بلکه ابعاد مادی و معنوی حیات انسانی را نیز شامل می‌شود. بی‌شک اداره جامعه اسلامی بدون وجود رهبری و هدایت ولایت فقیه در اجرای احکام شریعت و نقش کارآمد رهبری در مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در حوزه‌های داخلی و خارجی امکان‌پذیر نیست.

نتیجه‌گیری

براساس بررسی‌های به‌عمل‌آمده در پژوهش حاضر، استدلال می‌شود با توجه به خطر شکل‌گیری منازعات پس از انقلاب بین گروه‌های رقیب بر سر کسب قدرت و احتمال بروز واگرایی ملی و تباهی و بحران سیاسی، ضرورت رهبری مقتدر و اقتدار سیاسی کارآمد در پیشبرد و حصول به اهداف قانون اساسی اهمیت می‌یابد. با توجه به این مسئله، از آن‌جا که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر شرع مقدس اسلام و دارای حاکمیت دوگانه الهی و مردمی است، ولایت فقیه نیز محور اصلی نظام سیاسی و مرکز ثقل مدیریت و اداره جامعه اسلامی محسوب می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظام سیاسی مبتنی بر مردم‌سالاری و دین‌باوری و دین‌مداری را توأمان ارائه کرده است. هر کشوری در فرآیند گذار به دموکراسی، مراحل گوناگونی را باید پشت سر بگذارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور است و حدود صلاحیت‌های آن‌ها را مشخص می‌کند، از این‌رو در آن سازوکارهایی باید تعبیه شود تا علاوه بر اینکه این نهادها را به وحدت و همگرایی برساند، زمینه ایجاد مشارکت سیاسی را نیز در میان مردم فراهم سازد. رهبری در جامعه اسلامی وظیفه هدایت معنوی مردم و اداره و مدیریت کشور را بر عهده دارد و هدایت‌کننده و کنترل‌کننده قوای حکومتی در مسیر صحیح اجرای موازین اسلامی است. وحدت بین قوا و گروه‌های مختلف سیاسی، قومی و مذهبی با هدف انسجام ملی، مشارکت سیاسی را در چارچوب قانون در عرصه حیات اجتماعی تقویت می‌کند و ظرفیت نهادهای سیاسی را افزایش می‌دهد. از این‌رو، اصل ۵۷ قانون اساسی قوای حاکمه را زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت قرار داده است.

با توجه به مبنا قرار دادن فرایندهای عام توسعه از دیدگاه هانتینگتون یعنی هویت ملی، نهادهای سیاسی کارآمد و مشارکت سیاسی فعال البته با سازش و به دور از خشونت بین گروه‌ها، نقش رهبری و اقتدار سیاسی در سامان سیاسی و گذار به دموکراسی در چهار دهه انقلاب اسلامی، تعیین‌کننده بوده است.

گذار به دموکراسی پس از پیروزی هر حرکت انقلابی و سرنگونی رژیم غیردموکراتیک، با تمامی چالش‌ها و موانعی که پیشتر برشمردیم، نیازمند دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی توأم با توسعه نهادهای سیاسی پاسخگوی مشارکت و وحدت و انسجام ملی است. این‌جاست که نقش رهبری واحد و دارای مشروعیت قانونی و کاریزما در هدایت این جنبش تا هدف نهایی، برجسته و مهم است. به همین منظور، نهاد رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در قالب حاکمیت دوگانه الهی و مردمی، به‌نوعی طراحی شده است که رهبر را عنصر وحدت‌بخش بین قوا و عامل جلوگیری از واگرایی بین ارگان‌های حکومتی و انسجام ملی که همانا مؤلفه مهم در فرایند گذار به دموکراسی است، قلمداد می‌کند. علاوه بر این، فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با توجه به نقش و جایگاهی که برای نهاد رهبری در تطبیق، انسجام و نظارت بر قوای حکومتی و همچنین تأمین وحدت و همبستگی ملی و بسط مشارکت سیاسی قائل است، فرایند دستیابی به اهداف انقلاب و متعاقب آن گذار به مردم‌سالاری دینی را تسهیل می‌کند.

منابع

الف: فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چ چهارم.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۸۸)، *دانشنامه سیاسی*، تهران: مروارید.
۳. بهشتی سرشت، محسن و حسین صابر (۱۳۹۴)، «تاریخچه تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه ژرفاپژوه*، سال دوم، ش ۲ و ۳، ص ۳۲-۶۶.
۴. باباگل افشانی، محمدمهدی (۱۳۹۱)، «مبانی کلامی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، ش ۳۱، ص ۱۶۷-۱۷۸.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۹۴[الف])، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نگاه معاصر.
۶. ----- (۱۳۹۴[ب])، *گذار به مردم‌سالاری*، چ دوم، تهران: نگاه معاصر.
۷. ----- (۱۳۸۷)، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ هفتم.
۸. بهنیا، احمدرضا (۱۳۸۷)، «مفهوم ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال چهارم، ش ۱۲، ص ۴۵-۷۶.
۹. پوراحمدی، حسین، غفاری‌نژاد، میثم و حامد کاظمی (۱۳۹۵)، «دموکراسی با زور و چالش‌های فراروی آن در عراق»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، سال هشتم، ش ۱.
۱۰. تاجانی، بهرام (۱۳۸۸)، *قانون اساسی - مدنی*، تهران: اندیشه عصر.
۱۱. تاجیک، محمود رضا و علیرضا شریفی (۱۳۸۸)، «موانع گفتمانی دموکراسی در افغانستان»، *مجله علوم سیاسی*، سال دوازدهم، ش ۴۶، ص ۳۵-۴۲.
۱۲. جوان‌آراسته، حسین (۱۳۹۵)، «تفکیک قوا در نظام سیاسی اسلام و جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه فقه و مبانی حقوق اسلامی*، سال چهل‌ونهم، ش ۱، ص ۵۱-۶۷.
۱۳. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۶)، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ چهارم.
۱۴. راضی رستاقی، حمید (۱۳۹۲)، «نقش و جایگاه ولایت فقیه در مدیریت نظام جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش*، ش ۱۶، ص ۹۰-۱۱۸.
۱۵. رزاقی، محمدرضا (۱۳۹۷)، «ترسیم نظری نقش مقام رهبری در موازنه قوا در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه جستارهای حقوق عمومی*، سال دوم، ش چهارم، ص ۱۴۰-۱۱۵.

۱۶. ساجدی، امیر (۱۳۹۳)، «دموکراسی و اسلام سیاسی در خاورمیانه؛ مطالعه موردی اخوان المسلمین مصر»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال پنجم، ش ۲۵، ص ۲۹-۵۱.
۱۷. سو، آلوین (۱۳۸۸)، *تغیر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نو سازی، وابستگی و نظام جهانی*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۸. شعبانی، قاسم (۱۳۷۴)، *حقوق اساسی و ساختار جمهوری اسلامی ایران*، تهران: اطلاعات، چ سوم.
۱۹. طلوعی، محمود (۱۳۸۵)، *فرهنگ جامع سیاسی*، تهران: نشر علم، چ سوم.
۲۰. عیوضی، محمدرحیم و محمدجواد هراتی (۱۳۹۰)، *درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*، قم: نشر معارف.
۲۱. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران: قومس.
۲۲. کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۷)، «ساموئل هانتینگتون کیست؟»، *مجله گزارش*، سال هجدهم، ش ۲۰۵، ص ۲۱-۲۲.
۲۳. محمدی، منوچهر (۱۳۸۸)، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران: امیرکبیر.
۲۴. ملکوتیان، مصطفی؛ حسینی‌زاده، محمدعلی؛ حقیقت، سید صادق؛ فراتی، عبدالوهاب و محمدرضا مرندی (۱۳۸۵)، *انقلاب اسلامی ایران*، قم: نشر معارف، چ سی‌وسوم.
۲۵. نصر اصفهانی، محمد و علی نصر اصفهانی (۱۳۸۰)، *بنیان‌های انقلاب اسلامی ایران*، اصفهان: فرهنگ مردم، چ اول.
۲۶. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۶)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، چ ششم.

ب: لاتین

1. Lipset, S. M (1959), "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy", *American Political Review*, Vol. 53, No. 1.
2. Lust, Ellen and Soltan, Gamal (2012), "After the Arab Spring: Islamism, Secularism, and Democracy", *Current History*, Vol. 111.
3. Pellizzo, Riccard (2003), *Cartel Parties and Cartel Party Systems*, Unpublished Ph. D Dissertation, Johns Hopking University.
4. Yamacoguze, Nihan (2009), *Understanding the Violence in Iraq*.